

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

معاضدالسلطنه

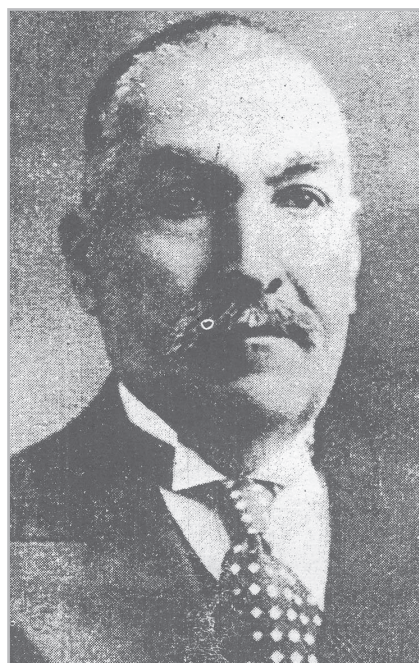
ابوالحسن پیرنیا - معاضدالسلطنه - فرزند میرزا باقرخان نائینی است و نسبت او به حاجی عبدالوهاب معروف به پیر نائین می‌رسد و نام خانوادگی پیرنیا را به مناسبت همین انتساب، اختیار کرده است. زندگی خانوادگی او با ملکداری و زراعت در نائین اداره می‌شد و پدر جد وی نیز عرفان پیشه بود.

معاضدالسلطنه در سال ۱۲۴۵ شمسی در نائین متولد شد و پدرش که به مولوی اعتقادی راسخ داشت برای نامگذاری وی از مثنوی تفأل گرفت. داستان بشارت دادن «بایزید بسطامی» از تولد «شیخ ابوالحسن خرقانی» به فال وی درآمد و به همین مناسبت او را «شیخ ابوالحسن» نام نهاد.

معاضدالسلطنه، تحصیلات متداول زمان یعنی فارسی و سپس ادبیات و مقدمات عربی را در نائین آموخت.

همین که به سن ۱۸ سالگی رسید، آرزوهای بزرگی در اندیشه او تجلی کرد و برای رسیدن به آن آرزوها به گفته نظامی گنجوی «ز آب خُرد، ماهی خُرد خیزد ... نهنگ آن به که با دریا ستیزد» نائین را برای استعداد خود کوچک دید و عازم عتبات شد. بیش از یک سال در بغداد، نجف و کربلا می‌زیست.

در بغداد آوازه پیشرفت و ترقی «میرزا نصراله خان نائینی» را در وزارت خارجه شنید و برای دیدار وی به تهران آمد. در این اوقات میرزا نصراله خان لقب «مصباح الملک» گرفته



و در وزارت خارجه صاحب عنوانی شده بود و حاجی پیرزاده درویش قلندر (دایی پیرنیا) نیز در محافل تهران نفوذی داشت.

معاضدالسلطنه به وسیله میرزا نصراله خان به خدمت وزارت خارجه درآمد و کارمند کارگزاری تبریز شده بدان شهر عزیمت نمود و نام وی به جای «شیخ ابوالحسن» به «ابوالحسن خان» تغییر یافت. او خدمت کوچک کارمندی را به خوبی انجام داد و استعداد و وظیفه‌شناسی وی را به سوی تعالی پیش برد و پس از دو سال دستیار معاون کارگزاری گردید.

در این مقام هم شایستگی نشان داد. به همین مناسبت وقتی ولیعهد (مظفرالدین میرزا) جوانی لایق و مورد اعتماد برای تصدی دفتر رمز

و محرمانه خود خواست، معاضدالسلطنه را به او معرفی کردند و از سال ۱۳۱۰ تصدی دفتر محرمانه و رمز ولیعهد شد.

دو روز پس از قتل ناصرالدین شاه، تلگراف رمز اتابک که اعلام تبریک سلطنت مظفرالدین شاه و تسلیت قتل ناصرالدین شاه بود به تبریز رسید؛ معاضدالسلطنه وقتی تلگراف را خواند، اندوهناک و حیرت‌زده شد زیرا نمی‌توانست چنین واقعه‌ای را باور کند.

چندین مرتبه کشف تلگراف را از سر گرفت همین که یقین حاصل نمود و از هیجان اولیه او کاسته شد از ولیعهد تقاضای شرفیابی فوری کرد و ساعت ۱۰ شب به خدمت او رسید. ولیعهد دلیل حضور او را در آن هنگام شب جویا شد. پیرنیا خبر قتل شاه را با عبارات جالب و خوشایندی به عرض ولیعهد رساند و گفت: «افتخار دارم اول کسی هستم که سلطنت اعلی حضرت همایونی را تبریک عرض می‌کنم.» ولیعهد از شنیدن این عبارت تکان خورد و ملول شد ولی پس از لحظه‌ای آرامش یافت و سپس معاضدالسلطنه متن تلگراف اتابک را خواند، تسلیت گفت. کم‌کم قیافه ولیعهد متبسم شد و از روی میز کنار اتاق یک کیسه کوچک محتوی صدها دانه اشرفی به او انعام داد.

همین که شاه نو عازم تهران شد معاضدالسلطنه هم در موکب شاه بود و چندسال در تهران به خدمت اشتغال داشت ولی میرزا محمودخان حکیم‌الملک و ترکان درباری از



تهیه می‌شد و به‌عنوان تشویق به نماینده‌ها و کارگران نیز اهدا می‌گردید. گاهی اوقات شمشیر مرصع به همراه لباس‌های فاخر مانند زربفت و مخمل‌های برجسته برای افراد مدنظر از پارچه‌های حریر و ابریشم با مخمل‌های الوان که همگی بافت کاشان بود، می‌فرستادند و این در نوع خود بهترین هدیه محسوب می‌شد چون بسیار نفیس، ارزشمند و گرانبه بود.

در زمان شاه عباس در اصفهان، کارگاهی احداث شده بود که به بافت لباس‌های فاخر از پارچه‌های زربفت و حریر (که اروپاییان از تولید آن عاجز بودند) می‌پرداخت و شاه برای هدیه به پادشاهان و سران کشورهای مختلف می‌فرستاد و آنها را به خود جلب می‌نمود. این پارچه بسیار گرانبه، با دوام و ارزشمند بود و سالیان متمادی مورد استفاده قرار می‌گرفت. پارچه بافان به سبب اقبال و استقبال فراوان مردم کوشیدند تا در بافت انواع و اقسام پارچه‌ها از قبیل دیبا، اطلس، مخمل، زری و سایر پارچه‌های اعلاء و ظریف، مهارت بیشتری به دست آورند.

خدمات معاضدالسلطنه، دولت و وزارت خارجه ایران را بر آن داشت که او را به مقام سرکنسول‌گری تفلیس ارتقا دهند. سرکنسول‌گری تفلیس پس از مقام «وزیر مختاری پترزبورگ» بزرگ‌ترین مقام سیاسی ایران در روسیه بود، وزارت امور خارجه روسیه تزاری، بزرگ‌ترین مقام سیاسی ایران در روسیه بود، وزارت امور خارجه روسیه تزاری که فعالیت و نفوذ پیرنیا را در بادکوبه به یاد داشت با انتصاب او به‌عنوان سرکنسول‌گری تفلیس موافقت نکرد و چنین متعذر شد «چون معاضدالسلطنه در بادکوبه علاوه بر کنسول‌گری در همه کارها مداخله می‌نمود از پذیرش او برای سرکنسول‌گری تفلیس معذوریم».

به همین دلیل معاضدالسلطنه در اوایل سال ۱۳۲۴ قمری برای بازدید نمایشگاه بین‌المللی لندن به انگلیس رفت، سپس در پاریس اقامت نمود، به تحصیل زبان فرانسه

بادکوبه به سرعت یک گارد محافظ تشکیل داد و نفوذ و اموال ایرانیان را صیانت نمود و مسلمانان را سخت حمایت نمود. خبر اغتشاش بادکوبه در تمام جهان منتشر شد و دولت روسیه هم «ژنرال خارتف» را به سمت فرماندار نظامی بادکوبه اعزام داشت. او با اعلام حکومت نظامی، زود بر شهر مسلط گردید ولی نتوانست آرامش کامل برقرار کند چنان‌که «ظل‌السلطان» که ۶ ماه بعد از اغتشاش خونین بادکوبه از ایران به قصد اروپا وارد بادکوبه شد، شبها از صدای شلیک گلوله نمی‌توانست بخوابد.

فداکاری و تدبیر معاضدالسلطنه برای حفظ جان و مال ایرانیان در اغتشاش بادکوبه برای او در بادکوبه محبوبیت بسیار به وجود آورد و مظفردالدین شاه هم به پیشنهاد عین‌الدوله صدراعظم، لقب «معاضدالسلطنه» به او داد. ژنرال خارتف هم از نفوذ او برای جلب نظر مسلمانان و آرامش بادکوبه استفاده می‌کرد و با معاضدالسلطنه مناسبات صمیمانه‌ای به هم رسانید. به همین مناسبت معاضدالسلطنه علاوه بر سمت کنسولی و حل و فصل کارهای ایرانیان یک نوع قدرت و نفوذ محلی در بادکوبه پیدا کرد و برای ایرانیان حیثیت بسیار تحصیل نمود.

وی با کمک «حاجی زین‌العابدین تقی‌اف» یک مدرسه ایرانی در بادکوبه تأسیس کرد. این مدرسه تا قبل از انقلاب روسیه دایر بود و مرکز ترویج زبان و فرهنگ ایرانی در قفقاز به شمار می‌رفت.

سفر بادکوبه برای شخص او نیز سودمند بود زیرا در این سفر سرمایه مهمی به هم زد. این سرمایه از محل پول‌هایی که برای تذکره، جواز و گواهی‌های گوناگون از ایرانیان اخذ می‌شد؛ فراهم آمد.

در این زمان پادشاهان به مردانی که خدمات ارزنده برای کشور انجام می‌دادند حمایلی از جنس ابریشم خالص و بسیار زیبا اهدا می‌کردند.

این حمایل عموماً در اصفهان و کاشان بافته و

حضورش در دربار رضایتی نداشتند. معاضدالسلطنه در سال ۱۳۱۶ قمری مأمور تنظیم دفاتر نمایندگی‌های ایران در قفقاز شد و سپس به کارمندی و بعدها به عضویت مقدم سرکنسول‌گری تفلیس منصوب گردید. در این مقام هم ابراز لیاقت نمود ولی بین او و «مستنصرالدوله» سرکنسول اختلاف افتاد، عاقبت کار اختلاف بالا گرفت و پیرنیا مرخصی گرفته چندی به پترزبورگ رفت.

در آن هنگام «میرزا حسن خان پیرنیا» وزیر مختار در پترزبورگ و میرزا نصراله خان وزیر امور خارجه ایران بود. معاضدالسلطنه با کمک آن دو و به تصویب مظفردالدین شاه، کنسول بادکوبه شد و به آن سامان رهسپار گردید. دوره اقامت معاضدالسلطنه در بادکوبه یکی از جالب‌ترین دوره‌های خدمتگزاری اوست.

در آن تاریخ بادکوبه یکی از بنادر مهم و یکی از مراکز عمده قفقاز بود. بیش از ۳۰ هزار ایرانی در آنجا سکونت داشت که بیشترشان به کار پرسود استخراج و تجارت نفت مشغول و اکثریت جمعیت بادکوبه هم مسلمانان ترک و ترکمن بودند.

در آن اوقات در جامعه ارمنی‌های قفقاز، نهضتی برای استقلال ارمنستان و اتحاد ایروان و قارص (دو منطقه ارمنی نشین روس و عثمانی) پدیدار شده بود و قوای نظامی روس برای سرکوبی این جنبش می‌کوشیدند ولی غالباً مسلمانان ترکمن را به قتل و غارت و آتش زدن خانه‌ها و کلیسای ارامنه وادار می‌کرد. این اعمال نابخردانه حس انتقام‌جویی ارامنه را نسبت به مسلمانان برانگیخت و در همه جا بر ضد مسلمانان برخاستند. در بادکوبه یک کارخانه که مالکش ارمنی بود ۳۵۰ کارگر مسلمان را اخراج کرد و کارگران اخراج شده را ترکمن‌ها و قوای روسیه تزاری تحریک کردند و یک هفته تمام، قتل و آتش سوزی در بادکوبه حکمفرما بود. در آن روزها، معاضدالسلطنه با تدبیر، قدرت و فداکار برای حفظ جان و مال ایرانیان و مسلمانان کوشید و با کمک «حاج زین‌العابدین تقی‌اف» مسلمان ایرانی و سرمایه‌دار بزرگ

پرداخت و در کشورهای اروپایی سیاحت نمود. او که در ضمیر خود احساس آزادی خواهی و مردم دوستی داشت؛ مشاهده زندگی پیشرفته مردم اروپا و کیفیت روابط مردم و دولت و تأثیر اجرای قوانین و اصول حکومت های ملی در آن کشورها افکارش را تغییر داد و از آن پس هدف سیاسی و اجتماعی تازه ای اختیار کرد، اندیشه اش به سوسیالیسم ملی گرایید و با ندای مشروطه خواهان ایران هماهنگ شد. معاضد السلطنه اوایل سال ۱۳۲۵ قمری به ایران بازگشت و از طرف مجلس به نمایندگی و کارپردازی انتخاب شد.

آغاز فعالیت پارلمانی او همزمان با ریاست احتشام السلطنه و هنگام شدت اختلاف مجلس با محمدعلی شاه بود.

تندروان و نمایندگان انقلابی مجلس، جمعی آزادی خواه حقیقی بودند و گروهی مغرض با تحریکات خود آتش اختلاف را دامن می زدند و آزادی خواهان هم بی خبر از نیرنگ سیاست خارجی با اوضاع و احوال دربار محمدعلی شاه و با تبلیغاتی که بر ضد وی می شد بر حکومت جوان پارلمانی ایران بیمناک بودند و برای حراست و پاس مشروطه تلاش می کردند. به همین نیت بر آن شدند که در برابر قدرت عمال استبداد مقاومت کنند و وسایل مقاومت او را فراهم آورند.

چون معاضد السلطنه با احساس تند آزادی خواهی و هماهنگی با استقرار اصول حاکمیت ملی به ایران آمده بود. هر دو گروه انقلابیون او را در میان گرفتند. مجاهدان فدakar و پاکدلی چون «نصره السلطان»، «سید عبدالرحیم خلخالی»، «جهانگیر خان» و «سیدجلیل اردبیلی» وی را به یاری انقلابیون کشیدند. معاضد السلطنه با صداقت و فدakarی در این راه گام نهاد و عضو کمیته سری انقلاب ملی و همچنین انجمن آذربایجان شد. و از افراد موثر و فعال این دو جمعیت انقلابی گردید.

پس از آن که انجمن ها تصمیمی به تشکیل نیرو گرفتند، معاضد السلطنه که کارپرداز مجلس بود تا آن که مجلس قبول نمی کرد از بودجه

مجلس و آن جا که بودجه مجلس تکافو نمی نمود از اندوخته های شخصی خود با کمال سخاوتمندی برای تشکیل نیروی ملی و تهیه ساز و برگ، کمک های شایانی نمود و وسایل دفاع و پایداری مجاهدان را فراهم کرد خود نیز چون مجاهدی فدakar در پیشاپیش صف پاسداران حکومت مشروطه به کوشش و تلاش برخاست.

او با آن که در صف اعتدالیون بود در این زمان با دموکرات ها و تندروها همکاری نزدیک داشت و نقش حساس و فعالی را برعهده گرفته بود. چون در طریق آزادی خواهی صادقانه گام نهاده و دارای افکار انقلابی بود با اغراض باطنی بعضی از سران مشکوک و تحریک شده نهضت به سازش کاری روس و انگلیس برای تخریب حکومت پارلمانی ایران نمی اندیشید و در راه هدف خود جلو می رفت.

او چون سازش شاه و مجلس را غیرممکن می پنداشت و درباریان را دشمن حکومت پارلمانی می دانست و به مقاومت جدی و شدید معتقد بود، فرماندهی و رهبری جمعی از مجاهدان را برعهده گرفت و به اتفاق نصره السلطان و ظهیر السلطان برای دفاع از مشروطه در پشت سنگرهای مجلس نشست سرانجام تلاش های پر ارج شیفتگان آزادی و نیک اندیشان معتدل به جایی نرسید و با سازش پنهانی دولت های استعمارگر و با توطئه گری و ناخردی تندروان مغرض و درباریان مستبد، پایه های حکومت پارلمانی درهم شکسته شد.

مجلس بمباران شد و نمایندگان انقلابی و آزادی خواهان هر یک گوشه ای گریختند. پس از شکست مدافعان مجلس، معاضد السلطنه، شب هنگام از مجلس گریخت و چند روز در خانه یکی از بستگان مخفی شد.

مأموران شاه برای به دست آوردن او جدیت کردند و دولت برای دستگیری اش جایزه تعیین نمود ولی وی پس از ۳ روز اختفا، شبانه لباس فرنگی پوشیده از خفاگاه بیرون آمده به اتفاق مرتضی قلی خان نائینی وکیل اصفهان مصمم شد که به سفارت انگلیس برود زیرا جایی

امن تر نبود اما قزاق ها اطراف سفارت را تحت نظر داشتند. او کالسکه ای به مبلغ صد تومان کرایه کرد مشروط بر آن که وی را مطابق دستور خویش به مقصد برساند. کالسکه با راهنمایی او حرکت نمود و از دیوار پشت سفارت و راه فرعی مراجعه کرده هویت خود و دوستش را افشا نمود تقاضای پناهندگی کرد. در آن هنگام شب، فقط مازور استوکس وابسته نظامی سرخدمت خود حاضر بود و او مطابق تعلیمی که برای پذیرفتن پناهندگان داشت معاضد السلطنه و مرتضی قلی خان را پذیرفت و در صف پناهندگان سیاسی قرار گرفتند.

تحصن معاضد السلطنه ۲۲ روز طول کشید و پس از آن که سفارت برای پناهندگان بخشودگی و اجازه سفر گرفت، معاضد السلطنه به شرط یکسال و نیم تبعید از سوی شاه بخشوده شد و به اتفاق تقی زاده و تنی چند از تبعیدی ها تحت نظر غلامان سفارت از طریق رشت و انزلی ایران را ترک گفت.

معاضد السلطنه پس از ورود به لندن به همراه تقی زاده بیانیه ای در روزنامه تایمز لندن چاپ کرده و از رویدادهای محلی و هماهنگ نمایندگان سیاسی و نظامی روس با مقاصد مرتجعان ایران و فجایع قزاق مطالبی نوشت.

در لندن با ادوارد براون و لنچ و بعضی مأموران وزارت خارجه انگلیس آشنا شد. آنها خواستند که وی در لندن بماند و در انجمن طرفداران ایران فعالیت کند ولی او به انگلیسی ها نیک بین نبود و پاریس را برای فعالیت های سیاسی مناسبتر از لندن می دانست به همین مناسبت پس از اقامت کوتاهی در لندن راهی پاریس شد.

در آن هنگام سردار اسعد، مخبرالدوله، دهخدا و گروهی دیگر از ایرانیان در پاریس بودند. اینان به ظاهر همه آزادی خواه بودند ولی در باطن بیشتر راه نفاق می پیمودند.

گروهی از ایرانیان تماشاچی مانند ظل السلطان نیز در پاریس اقامت داشتند که بیشتر با ممتازالدوله وزیر مختار ایران مأنوس بود. ممتاز السلطنه از



انتخابات دوره پنجم مجلس شرکت کرد و از نایین انتخاب شد اما با گشایش مجلس همچنان در مقام وزارت باقی ماند و با به تأخیر انداختن طرح اعتبارنامه‌اش، کرسی خود را در مجلس حفظ کرد.

پس از کشته شدن کنسول آمریکا در اواخر تیر ۱۳۰۳ در تهران که رضاخان در پایتخت حکومت نظامی برقرار و دستورهای حبس روزنامه نگاران و توقیف مطبوعات را بدون حکم دادگاه و دخالت عدلیه صادر کرد، معاضدالسلطنه از دولت کنار کشید و به مجلس رفت. سال بعد رضاخان او را والی کرمان و بلوچستان کرد که یک سال در آنجا ماند.

در دوران سلطنت رضاشاه پهلوی در سال ۱۳۰۹ در انتخابات دوره هشتم مجلس شورای ملی بار دیگر به نمایندگی انتخاب شد و کرسی خود را در دوره بعد نیز حفظ کرد.

پس از پایان دوره نمایندگی‌اش در سال ۱۳۱۴ والی کرمان و دو سال بعد والی فارس شد سرانجام سال ۱۳۱۸ پس از مراجعت از باشگاه شیراز دیگر به منزل خود بازنگشت و بامدادان جسد بی‌روح او را جلوی خانه‌اش و جسد خدمتکارش را کنار رودخانه‌ای یافتند.

این حادثه مردم را متأثر کرد. مرگ وی کاملاً مشکوک، مرموز و به یک توطئه بیشتر شبیه بود اما روزنامه ایران و اطلاعات درگذشت او را به صورت یک مرگ عادی جلوه دادند و نوشتند به مرض دیابت که نه و در اثر سکت قلبی درگذشت اما این چگونه بیماری و سکتی بود که همزمان دو نفر را در یک لحظه و یک مکان از پای درآورد؟! پیکر معاضدالسلطنه به نائین حمل شد و در آرامگاه حاج عبدالوهاب (نیای او) دفن گردید.

معاضدالسلطنه تحصیلاتی در حد متوسط داشت. زبان ترکی، روسی و فرانسه را آموخته بود. در آزادی خواهی و میهن دوستی صداقت داشت در زمینه صنعتی کردن کشور نیز تلاش داشت چنان که کارخانه نخی‌ریسی صنایع الدوله را خریداری نمود و کارخانه مزبور را به کار انداخت.

علاقه‌مندی به ادبیات ایران در روش سیاسی خود از همان سیاست دو رویی الهام می‌گرفت. معاضدالسلطنه پس از مطالعه و جست‌وجوی فراوان مرکز کار روزنامه را در شهر کوچک و بی‌سر و صدای ایوردن سوئیس قرار داد و در هتل دولاپری چند اتاق برای سکونت دهخدا، میرزا قاسم‌خان، حسین پرویز و حاج میرپنج و یک سالن برای دفتر کار روزنامه اجاره کرد و تمام هزینه‌های نامبردگان و مخارج روزنامه را تقبل نمود و چون در چاپخانه ایوردن حروفچین فارسی نبود با تحمل هزینه سنگین یک حروفچین از بادکوبه خواست و در نهایت شماره اول صوراسرافیل در سال ۱۳۲۷ قمری منتشر شد. این روزنامه در تمام شهرهای مهم اروپا پخش می‌شد و به استانبول، تفلیس، بادکوبه، تبریز و تهران نیز ارسال می‌گردید. همچنان که آزادی خواهان را امید می‌داد درباریان را خشمناک می‌کرد اما بیش از سه شماره منتشر نشد. پس از برکناری محمدعلی شاه، تبعیدشدگان، آزادی خواهان و فراریان سیاسی به ایران برگشتند.

معاضدالسلطنه پس از بازگشت به ایران در انتخابات دوره دوم از گیلان به نمایندگی مجلس برگزیده شد و از نمایندگانی بود که در برخورد عقاید و افکار سیاسی و اجتماعی از تربیون مجلس استفاده می‌کرد و از سوءرفتارهای مأموران دولت به ملت انتقاد می‌نمود.

پیش از به پایان رسیدن دوره نمایندگی‌اش، صمصام‌السلطنه بختیاری او را به جای محمدحسین دبیرالملک که برای معالجه به اروپا رفته بود به عنوان وزیر پست و تلگراف به مجلس معرفی کرد.

وی پس از سقوط این کابینه حاکم یزد شد و چند سالی را با این سمت در آن سامان گذراند. در سال ۱۳۰۲ که سردار سپه به نخست‌وزیری رسید، در کابینه وی شرکت کرد و وزارت عدلیه را پذیرفت.

در دومین کابینه رضاخان هم به مجلس معرفی شد، همین مقام را حفظ کرد. در زمستان همین سال و همزمان با وزارت، در

نظر مسائل شخصی، مشروطه خواهان را یاری می‌نمود ولی با هیچ‌یک از آنان هماهنگی سیاسی نداشت و کارشکنی هم می‌کرد و به آنان نسبت آشوبگری می‌داد.

معاضدالسلطنه که شور و التهابی بیش از دیگر ایرانیان مقیم پاریس داشت و با سخاوتمندی پول‌های خود را خرج می‌کرد در پاریس عملاً رهبری آزادی خواهان را برعهده گرفت و مخارج کسانی چون دهخدا، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل و حسین پرویز را تکفل می‌کرد و چون به بذل و بخشش معروف شده بود، طرف توقع ایرانیان بی‌طرف نیز واقع می‌شد. به جز معاضدالسلطنه و سردار اسعد، دیگر بزرگان انقلابی ایران که در پاریس و لندن مجتمع بودند نه تنها در راه آرمان ملی و هدف آزادی خواهی پولی خرج نمی‌کردند بلکه غالباً مخارج خود را هم به گردن این و آن می‌انداختند.

معاضدالسلطنه علاوه بر شرکت در انجمن ایرانیان مقیم پاریس، هر هفته در کافه دولاپه و یکی دو مرکز دیگر با ایرانیان مقیم پاریس جلسه‌هایی داشت گفت‌وگوهای مهم ولی بی‌نتیجه!

سردار اسعد از کسانی بود که در این جلسه‌ها حاضر می‌شد و تشویق و تهییج معاضدالسلطنه و همفکران او در برانگیختن افکار سردار اسعد تأثیری بسزا داشت.

معاضدالسلطنه برای آن که جمعیت ایرانی وسیله‌ای برای نشر افکار خود داشته باشند تصمیم گرفت روزنامه صوراسرافیل را در پاریس منتشر کند زیرا این روزنامه یادگار شهیدان وطن بود و آزادی و شور وطن خواهی میرزا جهانگیرخان را یادآور می‌کرد اما در پاریس چاپخانه‌ای که حروف فارسی داشته باشد منحصر بود و آن هم قبول نکرد.

ادوارد براون از معاضدالسلطنه خواست که مرکز نشر روزنامه را در لندن قرار دهد ولی معاضدالسلطنه به انگلیسی‌ها و سیاست دو رویی آنها خوش‌بین نبود.

ادوارد براون هم با همه عاطفه شرق شناسی و